

اولی

ممنوع الحرج

۱۰۰

سید محمد علی

عبد

۵۰۰

جوہر

لوحه

کتاب

عبدالله

[illegible]

کتاب

الوزير

عدد روزن حزب

الحمد لله

مستحق زواله و بطلان
۱

[illegible]

سبب الاضواء

(الحسين)

سبب الولد

نظام

بين النساء

وہ

بر سر و نه باشند اولی که نظر کند میان این مثل از آنکه مقصود شود و اگر در این
مثل بر روی بود وقت دوم الهام که هر دو لیدر مقصود شود و موثر تر از این باشد
که در این ان باری کند یا تا قدر خود بود یا در موضع حاجت بی شک حاجت
بر لیدر وقت سوم الهام که آن دو لیدر از یکدیگر مستقل شدند هر چند بر آمدن
حاجت بجز اول و دوم لیدر لایق کند از غرض حاجت باقی است و اگر یکی از
لیدر مقصود شود و در وقت نام خود نویسد نباید بود یا تا الهام که
یکی در دیگر و هر دو موضع حاجت بر میان لیدر و لیدر نظر کند یا آن
دو لیدر از هر دو موضع حاجت نظر کند هر انچه حاجت بر لیدر اگر
ده نشکند بر سر و نه و دیگری باشند و سر بر لیدر و قبول هر انچه بر لیدر
و بر روی و اگر مقصود شد بر لیدر و دیگری اگر علی الیکون و هر دو
ساعت لیدر کند و معهود بود لیدر که بر لیدر لیدر جز روی و هر دو
معتو را بجز لیدر کند بر لیدر ساعت و دیگری علی الیکون و هر دو
بجز و هر دو لیدر لیدر لیدر بود یا در هر دو موضع حاجت لیدر و لیدر
نظر کند یا با صاحب حاجت یا بر روی نه حاجت نظر کند حاجت بر آن و
بلید اگر بوقت مسئله باشد یا لیدر لیدر لیدر لیدر بر آمدن
حاجت و لیدر که نظر سازند یا صاحب حاجت یا صاحب حاجت یا صاحب حاجت
مقتد پس هر وقتی که نظر کند یا مقصود شد از حاجت حاجت بر لیدر و لیدر
مطلوع بر روی و لیدر بروج صغیر و لیدر کند اندر وجهها و لیدر لیدر
و در این ان قوی دالت کند نتواند زیرا که بروج دالت پیدا کنند هر دو لیدر
از این جهت که مشترک است بر لیدر مانند هر دو که اندک لیدر لیدر در این ان

که زنده شدند و گفته اند که بروج مثل انت و کواکب بر مثل جان و اگر
نظر کند و شفا از کواکب در بروج دو لیدر بود لیدر کند بر روی حاجت
الهام که مقصود شد و لیدر باده از بروج لیدر کواکب چنانچه اصل کواکب بود
و هر دو مقصود شد از قوس لیدر کند بر آمدن رسولان و وقت الهام بود
که هر دو لیدر اصل بر لیدر بود و اگر بعضی از کواکب لیدر کند بر روی از هر
و شرف و شرف جز در روز لیدر کواکب بود یا ساعت و هر دو در این وقت
مثلا لیدر بروج بود بر لیدر بروج لیدر بروج لیدر بروج لیدر بروج
مانند آید و اگر کواکب تنها بود بدالت وقت تمام بود و در آن کواکب
لیدر لیدر لیدر کواکب و اگر دالت تنها بروج لیدر لیدر لیدر لیدر لیدر
وقت تمام و اگر بروج با کواکب مشترک بود بروج لیدر و لیدر و مطالع
بروج و اگر واقع در دو موضع بروج و در ثابت و یا بروج و واقع
در ثابت پس وقت حاجت با بروج فضل الهام و اگر واقع در ثابت
و در موضع الهام و غلبه یا با بروج ثابت و واقع در مقصد بود وقت حاجت
بر آمدن بر لیدر و اگر واقع ثابت بروج حاجت لیدر لیدر و اگر هر دو
در دو موضع بروج با هم بود و در دو مقصد لیدر بروج لیدر لیدر لیدر
نظر را کرد و تا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا
در میان ثابت است و باید در میان دو لیدر و لیدر لیدر لیدر لیدر
این مقصد ملک را یا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا دلتا
بر لیدر و وقت الهام که واقع لیدر لیدر لیدر لیدر لیدر لیدر لیدر
مطلوع نظر کند لیدر لیدر لیدر لیدر لیدر لیدر لیدر لیدر لیدر لیدر

三

و برنج البر و از برنج سقیم الطلوع اینست اعتبار آنکه برنج طالع مزین فصل
در اطلال مختلف گویند و دانستند و ذین در طالع زطل در طالع و معهودی
و در طالع و ذین گویند که مولود یا سبیل تحت بندک و صاحب دولت و عافیت
و در از دند کلفه نیک و انتر یا و صبر نیک و کافر دزد و در کشت و منفعت
و اگر انتر بهر امان که گفته شد برنج برنج بود و بعد که براندیتها بد و کار
بر برنج و براندیت بود و کار امر و زبدا افکنده و هر کس با بشمار
فرمانده بود و هم اندر دل و از برنج اندیشیدن و زمانی و صیفی رای
کامانها بعد جوشتی و دلش آتش و هم از بهاری و بنید و سحر و سحر
حال و سحر و فی و سل و جنون و حال کس به خای و جنونتها و کس
و اگر کدول خانه و از جاری رفر غریب و تزویج و قبول امانت که زبان دارد
و از مردمان جاه جمده و معذوران و سربازان و غریبکان و و کمدان
باید کرد و از بنده و عید که بهر دیا بیکر و اگر سبیل شود بر سبیل کرد
و اگر سبیل شد و از صحبت بران و از اول سبیل شد در طالع انتر و سبیل
دانش مردمان او را و سبیل رفتی در کار و براندان امید و فراغ زبانی
و سبیل جنین و بوشک با بزرگان و علما و فقها و وزیران و از مردم و صحبت
ما اهل صبر امانت دعا و عین اندر دانت و کس سبیل کار او بر سبیل
کار سبیل احوال و تنه و سبیل و غریب و سبیل و سبیل و امانت و سبیل
صواب و بزرگ صبی و مال طلبیدن و سبیل و غریب و سبیل و سبیل و سبیل
کردن و ما بر دادن و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل
و دانست و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل

موج

اصحاب انوار و انواران با برادران خود یکی بنوعی و معهود و معهود و معهود
 و از آنکه صاحب هیچ قلمی نبود و او را دیگر از آنکه و قلمی نداشت
 و صاحب طالع از آنکه و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 و صاحب طالع در آنجا و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 و در آنجا و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 از آنکه و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 بود و از آنکه و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 طالع با قلمی و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 یا از آنکه و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 از آنکه و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 که معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 بنوعی و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 باشند و از آنکه و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 نشان و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 زاید انوار و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 باینکه و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 به معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود

نقش که قلمی و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 مانند و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 راغب و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 و در آنجا و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 الکابر و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 حوسن و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 و از آنکه و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 بر آنکه و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 که و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 صحبت و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 چه با و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 بپند و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 و از آنکه و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 است و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 نشان و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 آنکه و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 نامت و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 عدالت و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود
 که بپند و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود و معهود

دوازده گانه
اصطلاح صاحب
۱

سفر و عند التمره کلام طالع صاحب طالع با نوبت بیع یا فایده طالع
و بیع و ولایت و موضع کواکب و معرفت عند التمره موضع کواکب
نهاده باشند اگر برج آتش یا آتش یا فایده یا نوبت بیع بدان موضع
موقوف شود یا طالع کلام طالع کواکب طالع صاحب طالع
و بیع کلام طالع و اندوه از قبل حصول و بنده و بیاری بر طالع صاحب
کلام طالع کواکب یا غیر مقبول و غیر طالع کواکب طالع صاحب طالع
طالع بدان یا در موضع صنفی و طالع کلام طالع و طالع کلام طالع
و از این بود زمان طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
و کلام طالع کواکب از این بود و از کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
تا و از بود و صاحب طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
سایر در حالت از وقت و کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
کلام طالع کواکب یا طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
ستور و برده به طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
پیش کان بنده کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
اگر در و بیع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
و بیع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
و طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
و طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب

۲

۳

۴

۵

۶

ازله است و طالع کواکب کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
بود که طالع کواکب کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
بود از ستور و دره و از این بود بدان کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
بندان کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
این برج بر صورت این بود و در سدی بوی ناظر او را از او
تراز بنده بود و اگر کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
بجاری سدی با این ده بنده یا طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
بجاری سدی کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
رشدی و از راه بنده کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
و حیوان زمان رسد بجاری و ای از میان فرو شود و صاحب طالع
دو باغ و در وی مسود و طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
و اهل علم از او ستادی بهشت و امینی و مسود و طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
بنده و کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
بنده کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
سایر کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
بیم یا طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
صاحب طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
بجاری و طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب
و از صاحب طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب طالع کلام طالع کواکب

۱

۴

۱۰

۷

توفیق محمد علی

[illegible]

دود تا دود دوم به کوکرمیت از کوه نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
داده اند از کوه کوکرمیت به کوهی رانده است و مشکلیست که است از دود
ظاهرا و دود و احوال بدست می نماید و مشکلیست که است از دود و احوال
به کوه کوکرمیت به کوهی نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
دود و کوه کوکرمیت به کوهی نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
و از کوه کوکرمیت به کوهی نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
ما را دود به از دست دود و کوه نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
و کوه کوکرمیت به کوهی نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
بنیاد داده است و از کوه کوکرمیت به کوهی نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
نرسد و کوه کوکرمیت به کوهی نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
شود که از دود به کوه نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
دوم در خانه خالی مال سر و پا روی کوه نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
سیم از کوه کوکرمیت به کوهی نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
عطا دود و کوه کوکرمیت به کوهی نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
که میخیزد و کوه کوکرمیت به کوهی نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
چینه یا کجادی که کینه بیکان به کوه نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
اگر صاحب به کوه نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
مرا اند و با هر دو نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
برای کوه نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی
دود و کوه کوکرمیت به کوهی نرسد و بعد از آن است که با سر و پا روی

10

20

و اینست که در مسقط بنوعی از طالع را بنده سازند که هر از آنهارا نصف و اگر اندک
دزد بر این صفت باشد و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او دزد و دزدی را از او
او تادیه بنوعی که را از او تادیه را بنده سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
سزاوارتر است و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
ظفر یا دندان اگر دزدی در طالع باشد باید که ظفر یا دندان را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
افصال اگر صاحب طالع دزدی باشد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
بها و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
نور و جمع نور و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
گولک و از طالع وی و از طالع وی و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
باد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
صاحب طالع که اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
بیکر که اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
گوشت که اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
الشیء که اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او
لوی نظر دارد که اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او تادیه سازند و اگر صاحب طالع دزد و دزدی را از او

[illegible][illegible]

و اگر معلوم شود فی حد و مضاعفت با و جمله دیگر می شود از آن است که
انفال با و بود که بعد از آن با و جمله دیگر می شود از آن است که
و می لغت قبول و غیر قبول با و جمله دیگر می شود از آن است که
نویز و لغت و مشرتا با و جمله دیگر می شود از آن است که
لغز و لغت و مشرتا با و جمله دیگر می شود از آن است که
میدان مستقیم که بعد از آن با و جمله دیگر می شود از آن است که
کوکب و لغت و مشرتا با و جمله دیگر می شود از آن است که
جز و بعد از آن با و جمله دیگر می شود از آن است که
و بعد از آن با و جمله دیگر می شود از آن است که
بجز و بعد از آن با و جمله دیگر می شود از آن است که
مستقیم غیر با و جمله دیگر می شود از آن است که
غریب بود و با و جمله دیگر می شود از آن است که
صدیق با و جمله دیگر می شود از آن است که
مکرر و با و جمله دیگر می شود از آن است که
نخامه و با و جمله دیگر می شود از آن است که
دو طالع با و جمله دیگر می شود از آن است که
خامه و با و جمله دیگر می شود از آن است که
ایند و با و جمله دیگر می شود از آن است که
این و با و جمله دیگر می شود از آن است که
و اگر کسی در وسط النهار و اول و آخر کار در میان و آخر

اگر کسی در وسط النهار و اول و آخر کار در میان و آخر
بجز اگر کسی در وسط النهار و اول و آخر کار در میان و آخر
مستقیم و با و جمله دیگر می شود از آن است که
و بعد از آن با و جمله دیگر می شود از آن است که
بجز و بعد از آن با و جمله دیگر می شود از آن است که
مستقیم و با و جمله دیگر می شود از آن است که
غریب بود و با و جمله دیگر می شود از آن است که
صدیق با و جمله دیگر می شود از آن است که
مکرر و با و جمله دیگر می شود از آن است که
نخامه و با و جمله دیگر می شود از آن است که
دو طالع با و جمله دیگر می شود از آن است که
خامه و با و جمله دیگر می شود از آن است که
ایند و با و جمله دیگر می شود از آن است که
این و با و جمله دیگر می شود از آن است که
و اگر کسی در وسط النهار و اول و آخر کار در میان و آخر

۴۴

[illegible]

بعضی از آنکه میماند و دو و اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
و اگر از مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
از مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
و تجارت و عمار و اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
و اگر از مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
قبول یا قبول و اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
صاحب به وقت صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به
رفته بود و غنی و غنی و غنی و غنی و غنی و غنی و غنی و غنی
از مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
که در مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
نموده او را از صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به
کو که در مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
وقت و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت
فرمان صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به
که در مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
مخصوص صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به
شد که صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به
حکم که از مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
بانه و غنی و غنی و غنی و غنی و غنی و غنی و غنی و غنی
انجام است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر

عنه و غنی و غنی و غنی و غنی و غنی و غنی و غنی و غنی
صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به
بر زمان و زمان و زمان و زمان و زمان و زمان و زمان و زمان
صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به
نزد و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
و که در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
و باقیه بود و اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
شد و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
بنی از مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
نموده او را از صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به
از مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
و این دو از مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
ناظر بود و اگر از مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
نموده او را از صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به
کنده بود که صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به
کو که در مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
مر صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به
کنده او را از صاحب به صاحب به صاحب به صاحب به
و اگر از مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر
و از مرغ صوفی است یا که اگر از مرغ صوفی است یا که اگر

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

مرد و چهار و نصف اهل سدهم بر کفر و رواج داران و بر کفر از ابتدا
ترجیح اقباب و میرنج بر هر صاحب و ان و هند کشیدن نوک و کفر
شدن سرکاران و رشتگی با شرق و پوختن خدا و تها میان سیدان
ظهور عده چشم و دینان و دندان و دندان و دندان و دندان و دندان
کشتن بر سر سلطان تثلیث اقباب و میرنج بر قوت هر سر کشتن و
نکته این و لغو خست یا فتن از سلطان و عزت است و در دین اهل
و صرفان و دارام کرمان فتنه میان بر کفران و کفر و ابله کفران
و در پام کون شمیرد و بعد از پیش آمدن بقایه اقباب میرنج و کفر
سلطان بر سر داران و سوز و یا ابله و بر سر آمدن و بر هر صاحب
بر بر شرق و کشتن دندان و نصف اهل سطح و هند کشیدن و اقباب
سنگه و رعد و برق و سوزن و رعد و برق و اقباب و دندان و دندان
و دندان و اقباب و اقباب و اقباب و اقباب و اقباب و اقباب و اقباب

العیلی

۲۱۴۱

کتابخانه
مجلس شورای
۶۸۳

